

## کار بست بینامتنیت در فهم امثال نهج البلاغه

محمدرضا پیرچراغ<sup>۱</sup>  
عبدالهادی فقهی زاده<sup>۲</sup>

### چکیده

بینامتنیت روشی جهت فهم دقیق‌تر متون است که به بررسی روابط بین متن‌ها می‌پردازد و بر آن است که بیان‌کننده هر متن و گوینده‌ای متأثر از دیگر متون و گویندگان سابق یا هم‌زمان، بوده و آگاهانه یا ناخودآگاه از کلام و اندیشه‌ی آنها بهره‌مند گشته است. امام علی (ع) در نهج‌البلاغه، گاهی واژگان و عباراتی از متون قبلی (اعم از قرآن، احادیث نبوی (ص)، امثال و اشعار عربی) را در خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار خویش وارد ساخته و در برخی موارد با الهام از مفاهیم و آموزه‌هایشان، محتوا و مضامین را در کلام خویش تداعی می‌سازد. با بهره‌گیری از روش فوق‌وبه جهت فهم دقیق‌تر سخن امام (ع) ناچاریم که روابط بین سخن امام (ع) و این متن‌ها را تشخیص دهیم. در نهج‌البلاغه حدود ۲۲۰ ضرب‌المثل آمده که امام (ع)، تعداد معدودی از آنها را از دیگران اخذ و نقل کرده است. در این مقاله برآنیم تا برخی از این نوع ضرب‌المثل‌ها را از منظر روابط بینامتنی مورد بررسی قرار داده و به این پرسش پاسخ دهیم که اولاً بینامتنیت امثال عربی در نهج‌البلاغه از کدام نوع است؟ و ثانیاً کاربرد این روش برای فهم حدیث امام (ع) چه تأثیری دارد؟ بر این اساس ابتدا با روش توصیفی - تحلیلی تمامی ضرب‌المثل‌هایی که امام (ع)، گوینده‌ی نخستین آن نبوده را استخراج و بعد با بررسی پیشینه و معنای آن مثل، ارتباط آن را با کلام امام (ع) تشخیص می‌دهیم. بینامتنیت به سه گونه‌ی نفی جزئی، نفی متوازی و نفی کلی تقسیم می‌شود. از ثمرات بهره‌گیری از بینامتنیت تشخیص نوع ارتباط سخن معصوم (ع) با مثل مشهور عربی است و عملیات بینامتنی در این پژوهش نشان می‌دهد که بیشترین شکل بینامتنی امثال در نهج‌البلاغه، بینامتنیت لفظی از نوع نفی متوازی است که امام (ع) اصل الفاظ مثل را در سخن خود آورده، ولی بین معنای مد نظر گوینده‌ی اصلی با سخن خویش نوعی سازش برقرار کرده است.

### کلیدواژه‌ها

امثال، ضرب‌المثل، فهم نهج‌البلاغه، بینامتنیت

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی تهران - m\_pircheragh@yahoo.com

۲. استاد دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) - faghhizad@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۲۵

## ۱. طرح مسأله

نهج البلاغه را از حیث اندیشه و بلاغت می‌توان در بالاترین رتبه بعد از کلام الهی و سخنان پیامبر (ص) - که به تعبیر قرآن «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (النجم: ۳-۴) بود - قرار داد. بهره‌گیری‌های متعدد لفظی و محتوایی امام (ع) از این دو منبع یکی از عوامل جذابیت نهج البلاغه در طول تاریخ بوده و هست. با نگاهی دقیق‌تر به نهج البلاغه در می‌یابیم که سخن امام علی (ع) غیر از قرآن و حدیث نبوی (ص)، با ضرب‌المثل‌های مشهور عربی، اشعار شاعران و فرهنگ جاهلی و اسلامی به عنوان میراث عرب، نیز پیوندی عمیق یافته و از آنها بهره‌های لفظی و مضمونی فراوانی گرفته است. بر این اساس بینامتنیت، به عنوان روشی در جهت فهم بهتر ارتباط متن‌ها با یکدیگر، بسیار کمک می‌کند، تا به شیوه‌ی کشف و استخراج عبارات و مضامین پنجگانه‌ی فوق و بررسی نوع ارتباط و جایگاه سخن امام (ع) با آنها پرداخت؛ تا از این رهگذر به فهم دقیق‌تری از کلام امام علی (ع) رسید. این پژوهش تنها به بررسی بخشی از این مقولات یعنی ضرب‌المثل‌ها اختصاص یافته و نشان می‌دهد که امام (ع) در نهج البلاغه به صورت گسترده از تعبیر و مفاهیم مثل عربی استفاده کرده و این مسأله باعث جذابیت، عمق معانی و تأثیرگذاری کلام ایشان گشته است. ضرب‌المثل‌های نهج البلاغه دارای دو جنبه‌ی لفظی و متنی است. جنبه‌ی لفظی بحث ساختارشناسی و جنبه‌ی متنی، معنا و مضمون را مد نظر قرار می‌دهد و توجه به هر یک از دو جنبه امری ضروری است؛ زیرا اگر در لفظ و ظاهر آنها توقف شود، از درک پیام اصلی گوینده غفلت خواهد شد و اگر جنبه‌های متنی فارغ از جنبه‌های لفظی در نظر گرفته شود، نمی‌توان به زیبایی دقت امام (ع) در انتخاب و به‌کارگیری ضرب‌المثل در بهترین جای سخن پی‌برد. بر این اساس مهمترین مسائل این پژوهش، شناخت انواع مثل‌های نهج البلاغه، بررسی هدف امام (ع) از به‌کارگیری آنها، فهم دقیق‌تر سخن امام (ع) آنجایی که ضرب‌المثل خاصی را به‌کار می‌برد و در آخر کشف نوع رابطه‌ی میان سخن امام (ع) و ضرب‌المثل به‌کارگرفته شده توسط ایشان است. در نوشتار حاضر ابتدا به شکل مختصر در مورد بینامتنیت، روابط و اجزای آن سخن گفته و در ادامه بعد از ذکر تعریف، فایده و شمارگان امثال در نهج البلاغه، به انواع روابط بینامتنی امثال در نهج البلاغه بر اساس نظریه‌ی فوق می‌پردازیم.

## ۲. پیشینه پژوهش

در مورد امثال و تعابیر مثل گونه در نهج البلاغه پژوهش‌های مختصری صورت گرفته است که مهمترین آنها به پژوهش محمد غروی در «الأمثال والحکم المستخرجة من نهج البلاغة» و «الأمثال فی نهج البلاغة» اختصاص دارد که دومی تلخیصی از اولی است. آثار دیگری همچون «امثال البلاغة» اثر سید حسین کلانتر و «امثال و حکم نهج البلاغه و معادل‌های فارسی و انگلیسی آن‌ها» از هاجر اندقانی نیز به این امر اختصاص یافته‌اند که همگی، برگرفته از آثار غروی است. پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «بررسی تطبیقی امثال قرآن و نهج البلاغه» به نگارش درآمده که در آن نویسنده به شیوه‌ای سنتی به بررسی امثال موجود در قرآن و نهج البلاغه و تطبیق آنها با یکدیگر پرداخته و از حیث روش و محتوا کاملاً با این مقاله متفاوت است. تنها مقاله‌ای که از این رهگذر، بینامتنیت آیات قرآن را در نهج البلاغه مورد بررسی قرار داده پژوهش سید مهدی مسبوق در مقاله‌ی روابط بینامتنی قرآن با خطبه‌های نهج البلاغه است که اساساً عرصه‌ی دیگری از بینامتنیت در نهج البلاغه به شمار می‌رود و ارتباطی با پژوهش حاضر ندارد بر این اساس درباره‌ی بازتاب امثال در نهج البلاغه و تحلیل آنها بر اساس نظریه‌ی بینامتنی، تا آنجا که نگارنده‌ی این مقاله جستجو کرده هیچ پژوهشی صورت نگرفته است.

## ۳. نظریه بینامتنی

«بینامتنیت» نظریه‌ای در جهت فهم بهتر متون است که در عربی با عناوین «التناص»، «النصوصية» (عزام، ۲۰۰۱م، ۴۱-۴۲)، «التناصية» و «تداخل النصوص» (سالمی، ۲۰۱۴م، ۲؛ عزام، ۲۰۰۵م، ۳۹) و در زبان انگلیسی با تعبیر «intertextuality» یاد می‌شود و در فارسی به معنای «تداخل متون باهم» (رستم پور، ۱۳۸۴ش، ۱۹؛ میرزایی، ۱۳۸۸ش، ۳۰۰-۳۰۱) ترجمه می‌شود و درصدد است تا بیان کند هر متنی مرجعی دارد که قبل یا هم‌زمان با او بوده است (جبر الأسدی، ۲۰۰۰م، ۱۱-۱۳). خاستگاه این نظریه، گونه‌ای از زبان‌شناسی نوین (مکاریک، ۱۳۸۳ش، ۷۲) و متن‌محور بوده که متن را یک واحد باز می‌انگارند که با متون دیگر در تعامل و هر متن را ترکیبی

از متون گوناگون دیگر می‌داند (کیوان، ۱۹۹۸م، ۲۰۹؛ جبر الّاسدی، ۲۰۰۰م، ۱۱-۲۰؛ آلن، ۱۳۸۰ش، ۵-۶؛ مسکین، ۲۰۰۴م، ۵۱-۶۰) لذا کسانی که به بینامتنیت اعتقاد دارند، نمی‌پذیرند که یک متن، دستاورد اصیل مؤلف باشد (جابر، ۲۰۰۷م، ۱۰۸۱). بینامتنیت، نخستین بار توسط «ژولیا کریستوا»<sup>۱</sup> منتقد ادبی و رمان‌نویس بلغاری و فرانسوی در دهه‌ی شصت میلادی به‌کارگرفته شد و اگرچه برخی بر این باورند که قبل از وی، اقداماتی توسط باخترین روسی صورت گرفته است (کیوان، ۱۹۹۸م، ۱۵)؛ ولی تلاش‌های ژولیا کریستوا برای تلفیق نظریات «سوسور»<sup>۲</sup> و «باخترین»<sup>۳</sup> پیرامون زبان و ادبیات سبب به وجود آمدن نخستین نظریه بینامتنی گردید (آلن، ۱۳۸۰ش، ۷) تازگی نظریه و کاربرد فراوان آن سبب گردیده تا تعریف‌های متنوعی از آن صورت گیرد (برای نمونه ر.ک: kristeva، ۱۹۷۰: ۱۲؛ مفتاح، ۱۹۸۵م، ۱۲۱؛ ژنت، ۱۹۸۵م، ۵؛ عزام، ۲۰۰۱م، ۲۹؛ آلن، ۱۳۸۰ش، ۵۳؛ کریستوا، ۱۳۸۱ش، ۴۴؛ مکاریک، ۱۳۸۳ش، ۷۲-۷۳؛ تودوروف، ۱۳۸۲ش، ۴۸؛ داد، ۱۳۸۳ش، ۴۲۴؛ نعمت، ۱۳۹۰ش، ۱۱۶-۱۱۷؛ قائمی‌نیا، ۱۳۹۳ش، ۴۲۶) که در ساده‌ترین تعریف، رابطه‌ی دو لفظ و یا دو متن ادبی باهم است که می‌گوید هر متنی یک بینامتن است و متون دیگر در سطوح متفاوت و قابل‌شناسایی در آن به‌صورت نقل‌قول‌های مستقیم و پنهانی حضور دارند.

بینامتنیت دارای سه جزء اصلی متن غایب یا پنهان، متن حاضر یا آشکار و عملیات بینامتنی است. متن حاضر همان متن موجود است که مورد پژوهش بینامتنی قرار می‌گیرد تا متون دیگر از آن استخراج شود. متن غایب متنی است که در دل متن پیش‌رو، نهفته بوده و محقق در پی کشف و نمون‌ساختن آن‌هاست. عملیات بینامتنی مهمترین بخش نظریه بینامتنی و فرایند تبدیل متون پنهان به متون آشکار است که رابطه‌ی بین دو متن غایب و حاضر را روشن می‌کند (موسی، ۲۰۰۰م، ۵۱-۵۲؛ جمعه، ۲۰۰۳م، ۱۴۴). معادله‌ی هر متن ادبی در نظریه‌ی بینامتنی به شکل ذیل است: هر متن (= متن حاضر)؛ عبارت است از: جذب و دگرگونی (= عملیات بینامتنی) از متون بسیار دیگر (= متون پنهان).

قوانین و اشکال سه‌گانه‌ی بینامتنی که شیوه‌ی بازآفرینی متون پنهان و حضور

۱. Julia Kristeva .۱

۲. Ferdinand de Saussure .۲

۳. Mikhail Bakhtin .۳

آن در متن آشکار را بیان می‌کند عبارتند از: تناس اجترار یا نفی جزئی، تناس امتصاص یا نفی متوازی و تناس حواری یا نفی کلی (همان، ۵۵؛ مفتاح، ۱۹۹۹م، ۴۱؛ میرزایی، ۱۳۸۸ش، ۳۰۶). در بینامتنیت اجترار یا نفی جزئی نویسنده، تمام یا جزئی از عبارت متن غایب را عیناً در همان لفظ و معنای اولیه، در متن خود می‌آورد و در حقیقت، متن حاضر ادامه‌ی متن غایب است. کشف این نوع بینامتنیت آسان است؛ چون ابتکار و نوآوری کمتری در آن وجود دارد (عزام، ۲۰۰۵م، ۱۱۶). و نویسنده اشاره‌ی مستقیمی به متن غایب در جمله، عبارت یا کلمه می‌نماید. در بینامتنیت امتصاص معنای متن غایب، در متن حاضر پذیرفته شده (موسی، ۲۰۰۰م، ۵۵). و نویسنده نوعی سازش میان متن غایب و حاضر ایجاد کرده و در متن خود آورده است؛ البته این به آن معنا نیست که معنای متن غایب دقیقاً هم‌اندازه با متن حاضر باشد، بلکه با توجه به خواست نویسنده در میزان نوآوری، دچار تغییر و تحول شده و دارای معنای بیشتر و یا حتی کمتر و یا معنایی متفاوت می‌گردد (میرزایی، ۱۳۸۸ش، ۳۰۶). شناسایی روابط بینامتنی در نفی متوازی با تکیه بر معلومات پیشین محقق بینامتن‌شناس و کشف آن روابط معنایی صورت می‌گیرد. بالاترین درجه‌ی بینامتنیت بینامتنیت حواری است که در آن نویسنده به صورت ناخودآگاه (وعدالله، ۲۰۰۵م، ۳۷) یک‌بخشی از متن پنهان را انتخاب و معنای آن را تغییر داده و در متن خود می‌آورد، از این رو هیچ نوع سازشی میان متن حاضر و غایب وجود ندارد. کشف این نوع از بینامتنیت تنها با فهم لایه‌های زیرین متن قابل تشخیص است و به خوانشی عمیق و آگاهانه نیاز است تا بتوان متن غایب را با زیرکی دریافت. برای فهم کامل و صحیح متن موجود، فراخوانی متن غایب و کشف شکل بینامتنیت ضروری است؛ زیرا در غیر این صورت، مخاطب متن حاضر، معنای ناقصی را دریافت کرده و حتی آن را گنگ و مبهم و فاقد ارزش ادبی می‌یابد (میرزایی، ۱۳۸۸ش، ۳۰۶-۳۰۷).

#### ۴. أمثال

«مَثَل» که جمع آن «أمثال» است؛ کلمه‌ای عربی از ریشه‌ی «مَثُول» به معنای شبیه بودن چیزی به چیز دیگر است. این واژه در فرهنگ‌های عربی و فارسی به

معانی دیگری همچون «مانند»، «برهان»، «سخن»، «حدیث»، «پند»، «عبرت»، «آیه»، «نشانه» و نیز به معنای «مثل که دلالت بر تسویه دارد و مساوی بودن دو چیز با یکدیگر در جهتی خاص را می‌رساند»، آمده (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۱: ۶۱۱) و در فارسی به آن «داستان»، «دستان»، «نمون»، «ضرب‌المثل» و «تمثیل» گفته شده است (پورنامداریان، ۱۳۶۸ش، ۱۱۱-۱۱۴). در محاوره از الفاظ «مثلاً»، «در مثل»، «به مثل» و «فی‌المثل» برای بیان این مفهوم استفاده شده است (دهخدا، ۱۳۷۷ش: ذیل واژه «مثل»).

مَثَل‌شناسان و مَثَل‌نگاران و علمای بلاغت تاکنون ده‌ها تعریف از «مَثَل» بیان کرده‌اند (ر.ک: میدانی نیسابوری، بی‌تا، ۱: ۶؛ هاشمی، بی‌تا، ۱: ۲۸۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۱۱: ۶۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۴۲۰ق، ۴۲-۴۳؛ خضرای، ۱۳۸۲ش، ۳-۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵ش، ۲: ۱۱۴) که هرکدام یک یا چند ویژگی را مد نظر قرار داده‌اند. با بررسی و جمع‌بندی تمامی آن تعاریف، شاید بتوان تعریف زیر را کامل‌تر دانست که در آن تمامی اهداف، ویژگی‌ها و فواید مَثَل ذکر شده است: «مَثَل، جمله‌ای است کوتاه، استعاری، برگرفته از تجربیات روزانه، با مضمونی حکیمانه، حاوی اظهار نظر یا عقیده‌ای کلی و پندآموز که به دلیل روانی الفاظ و روشنی معنا و موسیقی کلام، در بین مردم مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییری جزئی در کلام خویش به کار می‌برند؛ شنونده از شنیدن آن احساس خوشایندی داشته و تأثیری عمیق بر دل و افکارش ایجاد می‌شود».

در کتب ادب و بلاغت چهار نوع اطلاق را برای مَثَل برشمرده‌اند:

۱- اطلاق مَثَل برای «تشبیه تمثیل» (طریحی، ۱۳۷۵ش، ۵: ۴۷۱؛ فیاض، ۱۹۹۵م، ۱۲۲؛ قطامش، ۱۹۸۸م، ۲۲)؛ تشبیه تمثیل تشبیهی است که وجه شبه آن از امور متعدد منتزع شده و فهم آن نیاز به دقت در تفکر دارد. در تشبیه تمثیلی طرفین تشبیه در جمله ملحوظند (هاشمی، ۱۳۸۴ش، ۲۵۵) و از سویی چون برخی از آنان مقبولیت عام یافته، به عنوان مَثَل در کتب ذکر شده‌اند.

۲- اطلاق مَثَل برای «استعاره تمثیلیه» (جرجانی، ۱۹۶۱م، ۴۷)؛ هرگاه جمله‌ای در غیرمعنای اصلی و با علاقه‌ی مشابهت همراه با قرینه‌ای جلوگیری کننده از اراده‌ی معنای حقیقی، به کار رود؛ «تمثیل» یا «استعاره تمثیلیه» گویند

(هاشمی، ۱۳۸۴ ش، ۳۱۳-۳۱۸). بین مَثَل و استعاره‌ی تمثیلیه، رابطه‌ی عموم و خصوص من وجه برقرار است؛ یعنی تمثیل آنگاه مَثَل است که شهرت عام یابد و مَثَل وقتی تمثیل است که از نوع استعاره باشد (تفتازانی، بی‌تا، ۱۶۹؛ خاقانی، ۱۳۷۶ ش، ۱۳۸-۱۴۸)

۳- اطلاق مَثَل برای «کنایه» (خاقانی، ۱۳۷۶ ش، ۱۶۳-۱۶۵)؛ کنایه لفظی است که معنای غیر حقیقی آن مورد نظر باشد؛ ولی از آنجایی که قرینه‌ای برای جلوگیری از اراده‌ی معنای حقیقی ندارد، جایز است که معنای حقیقی در نظر گرفته شود (هاشمی، ۱۳۸۴ ش، ۳۱۹-۳۲۰). اگر کنایه‌ای در بین مردم رواج یابد، بر آن اطلاق مَثَل می‌گردد (خاقانی، ۱۳۷۶ ش، ۱۶۳-۱۶۵).

۴- اطلاق مَثَل برای «حکمت» (ذوالفقاری، ۱۳۸۷ ش، ۱۰۹-۱۱۶)؛ حکمت جمع آورنده عادت‌ها، سنت‌ها، تدبیر زندگی و سخنان رایج و جملات نادر است؛ حکمت بیانی مستقیم و صریح از همه مهارت‌های زندگی و یاد دست کم بعضی از آنهاست (زلهایم، ۱۹۷۱ م، ۳۲) در کتب امثال عربی قدیم، بین «مَثَل» و «حکمت» به خاطر داشتن نقطه‌ی اشتراک در رواج و تداول داشتن، خلط شده و حکمت‌ها را نیز جزء مَثَل‌ها آورده‌اند (سبحانی، ۱۴۲۰ ق، ۱۰). بین حکمت و مَثَل رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق برقرار است، یعنی حکمت اعم از مَثَل است و هر مَثَلی، حکمت است؛ ولی هر حکمتی، مَثَل نیست.

به نظر می‌رسد مَثَل نامیدن نوع سوم و چهارم، یک غلط مشهور است؛ زیرا اساس مَثَل، بر پایه‌ی تشبیه و تمثیل استوار است.<sup>۱</sup> درباره‌ی اقسام مَثَل تقسیمات متعددی گفته شده است؛ چنانکه در یک تقسیم، مَثَل به دو قسم منظوم و منشور و در تقسیم دیگری به دو قسم تمثیلیه و حکمی تقسیم می‌شود.

مَثَل منظوم بیت یا مصرعی است که در آن یا تمثیلی آمده است و یا بدلیل وجود حکمتی در آن بر سر زبان‌ها افتاده و مشهور گشته است (بهمنیار، ۱۳۲۸ ش، ۴۹-۵۲). مَثَل منشور، مَثَلی است که دارای وزن نبوده، متشکل از جمله‌های ساده و خالی صنایع لفظی است (همان).

۱. چون در کتب امثال از همهی این چهار مورد به عنوان مَثَل ذکر شده است؛ در این مقاله نیز بین آنها فرقی قائل نمیشویم.

مَثَل تمثیلیه جمله‌هایی است که در بطن هر یک، واقعه یا حکایت تاریخی یا افسانه‌ای ملی نهفته است. امثال حکمی، جملاتی سودمند و حکیمانه هستند که مورد اقبال، توجه و قبول مردم عامه واقع شده و مشهور گشته‌اند و غالب مردم بدون توجه به منشأ و منبعش، آن را در جای لازم به کار می‌برند (بهمنیار، ۱۳۶۹ ش، کج). نتایج و فواید مَثَل متعدد است. قرآن مهمترین فایده‌ی مَثَل را تذکر و تفکر می‌داند. برای نمونه در آیه‌ی ۲۵ سوره ابراهیم به نتیجه‌ی تذکر بودن اشاره می‌کند و عرضه می‌دارد: «تُوتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم: ۲۵). خداوند برای مردم و به خاطر آن‌ها از بین خود مردم مثل‌هایی را بیان می‌کند تا اینکه مردم آنچه را از چشم، دل و فهمشان پنهان است درک کنند و بفهمند و بر این اساس خداوند در مَثَل‌های قرآنی معقولات را به محسوسات مثل می‌زند و مقام آن را تنزیل می‌دهد تا در حد فهم و درک بشر درآید و با فهم آن‌ها تذکر حاصل گردد. همچنین در آیات «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنکبوت: ۴۳) و «... وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (الحشر: ۲۱) به فایده‌ی دوم مَثَل اشاره شده و خداوند فلسفه و حکمت مَثَل زدن را تعقل، تفکر، فهم و اندیشه می‌داند، زیرا مَثَل‌ها در مرحله‌ی نخست باعث دقت و تذکر است که همه، مقدمه‌ای برای رشد فهم و بینش افراد است. امام علی (ع) در بیانی مشابه می‌فرماید: «اندیشیدن، انسان را به نیکی و عمل به آن فرامی‌خواند» (بحرانی، ۱۳۷۵ ش، ۱: ۷۲۵).

### ۵. أمثال نهج البلاغه

مَثَل در عرب؛ ابتدا تشبیهی ساده و نشئت‌گرفته از رویارویی انسان با حیوان یا وصف مسائل مادی مورد علاقه همچون شراب و... بود که با حضور قرآن و به دنبال آن کلام پیامبر اکرم (ص) هم از لحاظ ساختار ادبی و قواعد زبانی و هم از نظر محتوا و بار معنایی تغییرات و تکامل چشمگیری در مَثَل‌های عرب حاصل شد. امام علی (ع) هم که متأثر از قرآن و کلام نبوی (ص) سخن می‌گوید، به



مانند آنها به بیان مَثَل، توجه ویژه‌ای داشته و به منظور فهم بهتر مخاطب، ضرب‌المثل‌های متعددی را در کلام خویش به‌کار می‌برد؛ تا در این صورت به اندازه‌ی عقول مردم با آنان سخن گفته و از این رهگذر معنای عمیقی را در کلامی کوتاه و لی پر محتوا منتقل نماید. تعداد ضرب‌المثل‌های نهج البلاغه به بیش از ۲۲۰ مورد می‌رسد که محققانی (ر.ک: پیشینه) به جمع‌آوری این امثال اقدام کرده‌اند. آثار عربی دیگری همچون «جگم» ابن درید، «امثال» منسوب به جاحظ، «جگم» امام علی (ع)، «شذرات الأدب» از شیخ رئیس، «أقوال امیر المؤمنین (ع)» از علی بخاری و «هزار کلمه» از ابن ابی الحدید، وجود دارد که در خلال مطالب خود به برخی از مَثَل‌های نهج البلاغه اشاره کرده‌اند (بروکلمان، بی تا، ۱: ۱۷۹-۱۸۱، ذیل «امثال سیدنا علی»).

از جهت موضوعی، تعداد زیادی از امثال امام علی (ع) به موارد ساده از جمله حیوانات، جنگ و... اختصاص دارد که امام (ع) در مقام رهبری الهی به جهت بیان حقایق متعالی، ناگزیر بود برخی از مفاهیم را در حد افق مادی فکر انسان‌ها تنزل داده و مطلب مورد نظر خویش را به مقولات و اشیائی که بیشتر در دسترس عموم است تشبیه کند.

مَثَل‌های نهج البلاغه به چندگونه قابل دسته‌بندی است:

#### ۱- تقسیم‌بندی امثال به منظوم و منثور

مَثَل منظوم مانند شعر منسوب به امام علی (ع) «مَا فَاتَ مَضَىٰ وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ / قُمْ فَأَعْتَبِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ» (خوئی، ۱۴۰۰ق، ۸: ۶۷؛ غروی، ۱۴۰۷ق، ۴۵۴)؛ آنچه از دست رفت گذشت و آنچه خواهد آمد کجاست؟ برخیز و فرصت میان این دو عدم را مغتنم شمار!؛ نمونه‌هایی از مَثَل منثور در ادامه خواهد آمد.

۲- تقسیم‌بندی امثال به امثال قرآنی و غیر قرآنی که امثال غیر قرآنی خود به دو گونه‌ی مثل سائر و قیاسی تقسیم می‌گردد.

مَثَل قرآنی در نهج البلاغه مانند عبارت «أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَالْمَرْأَةِ الْحَامِلِ حَمَلَتْ... وَ لَتَعْلَمَنَّ بِنَاءُ بَعْدَ حِينٍ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: خ ۷۱، ۱۰۰) است که در آن امام (ع) بخشی از آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی مبارکه «ص» را برای اهل عراق قرائت می‌کند؛ این آیه به عنوان مَثَل برای تهدید فرد یا گروهی به‌کار می‌رود و

مراد مصائب و کشتاری است که از ناحیه‌ی بنی امیه و حجاج بر آنها وارد می‌شود. مَثَل سائر مثلی است که گذشتگان، آن را در مناسبت‌های مختلف بیان داشته و سپس بر سر زبان‌ها افتاده است و هنگامی که موردی پیش آید که با آن مناسبت، مشابهت یا مشارکت داشته باشد؛ آن مَثَل را بازگو می‌کنند (غروی، ۱۴۰۱ق، ۴). نمونه‌هایی از مَثَل سائر در بخش بعد خواهد آمد.

مَثَل قیاسی وصف یا قصه‌ای است که قصد دارد به توضیح یک فکر یا اقامه‌ی دلیل برای اثبات آن، از طریق تشبیه یا تمثیل پردازد و معمولاً از مقارنه و مقایسه کمک می‌گیرد و دو موضوع را بررسی می‌کند؛ یا نوعی رفتار انسانی را به قصد توضیح یا تنبیه و تأدیب مخاطب یا صرفاً به قصد آوردن مثال به تصویر می‌کشد (عابدین، ۱۹۵۹م، ۱۲؛ قطامش، ۱۹۸۸م، ۳۰). امام (ع) در حکمت ۲۶۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «صَاحِبُ السُّلْطَانِ كِرَاكِبِ الْأَسَدِ يُغَبِّطُ بِمَوْقِعِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَوْضِعِهِ»؛ همنشین شاه همچون شیر سوار است، مقامش را حسرت خورند و او به موقعیت خطرناک خود آگاه‌تر است (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: ح ۲۶۳، ۵۲۱) بخش ابتدایی این سخن به عنوان ضرب‌المثل برای کسی که خطرات زیادی را می‌پذیرد و خود را به هلاکت می‌اندازد به کار می‌رود (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۹: ۱۴۷؛ غروی، ۱۴۰۷ق، ۲۲۷).

۳- تقسیم امثال نهج البلاغه به دو نوع از جهت «گوینده‌ی نخستین بودن» یا «قائل اصلی» است:

سخنانی که امام (ع) برای نخستین بار آنها را مطرح کرده و بعدها مشهور شده و حالت ضرب‌المثل گرفته است و در کتب «امثال عرب» آمده است؛ مانند عبارت «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبَ وَلَا صَنْعٌ فَيُحْلَبُ»؛ در فتنه‌ها، چونان شتر دو ساله باش، نه پشتی دارد که سواری دهد و نه پستانی تا او را بدوشند (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: ح ۲، ۴۶۹) که برای نخستین بار امام (ع) آن را گفته و بعد در کتب امثال عربی خطاب به کسانی که در معرض شورش و فتنه‌های اهل باطل هستند به کار رفته و توصیه می‌کند در چنین شرایط آلت دست این آن و آن نشوند (ثعالبی، ۱۹۸۱م، ۳۳۷) حدود ۱۵۰ مَثَل از نهج البلاغه مواردی از این‌گونه هستند که به شکل پراکنده در کتب مشهور امثال ذکر

شده و غروی آنها را در کتاب «الأمثال و الحكم المستخرجة من نهج البلاغة» جمع‌آوری کرده است.

نوع دوم امثالی است که گوینده‌ی نخستین آن، امام (ع) نبوده و امام (ع) ناقل آن به شمار می‌رود. ویژگی برجسته‌ی این نوع از امثال، آن است که اینها بعد از به‌کارگیری توسط امام (ع) مشهورتر گشته، بر سر زبان‌ها افتاده و ماندگار گشته‌اند. تمامی نمونه‌های ذیل در بخش بینامتنیت امثال از این نوع هستند.

### ۶. بینامتنیت امثال در نهج البلاغه

ذیلاً بر اساس نظریه‌ی بینامتنی به معرفی برخی از امثال نهج البلاغه که امام علی (ع) اولین قائل آن نبوده است، پرداخته می‌شود.

#### ۶-۱. نمونه اول؛

متن موجود: امام (ع) در فراز آخر خطبه ۲۷ که درباره‌ی فضیلت جهاد است و در زمانی ایراد شده که خبر حمله‌ی لشکر معاویه به شهر انبار به امام (ع) رسید؛ ولی مردم برای جهاد حرکت نکردند؛ خطاب به یاران دروغین خود فرمود: «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاع»؛ آن‌کس که فرمانش را اجرا نکنند، رأیی نخواهد داشت (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: خ ۲۷، ۷۱).

متن مفقود: برای این مورد دو متن مفقود می‌توان برشمرد: شعر «أَمْرُهُمْ أَمْرِي بِمَنْقَطِعِ اللَّوِيِّ / وَلَا أَمْرَ لِلْمَعْصِيِّ إِلَّا مُضَيَّعاً؛ آنان را در منعرج اللوی فرمان دادم، ولی آن‌کس را که فرمان نبرند، اندیشه‌ش تباه می‌شود». از کلحبة الیربوعي (میدانی، بی‌تا، ۲: ۲۱۵؛ غروی، ۱۴۰۷ق، ۳۸۷)؛ مثل «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاع» از عتبة ابن ربیعة (عسکری، بی‌تا، ۲: ۴۰۸).

عملیات بینامتنی: صاحب جمهرة الأمثال، اولین گوینده‌ی مثل «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاع» را عتبة ابن ربیعة ذکر می‌کند؛ آنجایی که وی، قریش را به‌سوی جنگ بدر سازمان‌دهی می‌کرد و از اینکه یارانش از او حرف‌شنوی نداشتند، گله داشت (عسکری، بی‌تا، ۲: ۴۰۸) و امام (ع) این تمثیل را، در کلام خود استفاده کرد. طبق گفته‌ی شارحان نهج البلاغه، این مثل، خود از

شعر کلحبة الیربوعی (هَبیره بن عبد مناف از شاعران جاهلی که به اسم مادرش «کلحبة» شناخته می‌شد) گرفته شده است. این شعر آنجا به شکل مَثَل درآمد و معروف شد که در جنگ میان مهلب و أبو حرملة العبدي (پس از جنگ جمل) توسط مهلب خوانده شد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۴: ۱۸۹-۱۹۲). از آنجا که شعر فوق بر مَثَل عتبه مقدم است باید آن را به عنوان متن مفقود اصلی در نظر گرفت؛ در عین حال چون امام (ع) به شکل مستقیم سخنان را از این شعر اخذ نکرده و سخن عتبه را آورده‌اند؛ ضرورت دارد که سخن عتبه را نیز به عنوان متن مفقود بدانیم و بر این اساس دو نوع بینامتنیت را برشمردیم. در تحلیل سخن امام (ع) و رابطه‌ی میان آن با ضرب‌المثل فوق می‌توان گفت؛ هم در مَثَل و هم در شعر فوق، گوینده از وجود یاران سست‌عنصر شکایت کرده و آن را عامل شکست برمی‌شمرد. درست از همین ناحیه امام (ع) به شکایت از یاران خود پرداخته و برای آنها این مَثَل را ذکر می‌کند. در حقیقت اگر فرمانده و پیشوا از نظر روحیه و آگاهی و مدیریت در نهایت قوت باشد، ولی پیروانی ضعیف، ترسو و بی اراده‌ای داشته باشد که نتوانند طرح‌های دقیق فرمانده‌شان را به خوبی پیاده کنند، باز او محکوم به شکست است. این سستی و پیمان‌شکنی یاران امام (ع) سبب شد که نه تنها دشمنان بلکه برخی دوستانی که سوابق رشادت‌های امام (ع) را دیده بودند؛ امام (ع) را متهم به عدم آگاهی از فنون جنگی می‌کردند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۲: ۸۰؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۵ش، ۲: ۱۶۹-۱۷۱). با توجه به اینکه متن مفقود در این نمونه، دو مورد بوده است رابطه‌ی بینامتنی متفاوت می‌گردد. اگر کلام امام (ع) در متن موجود برگرفته از مَثَل عتبه دانسته شود، بینامتنیت لفظی از نوع نفی جزئی خواهد بود که در آن عین متن مفقود بدون تغییرات در لفظ و مضمون در متن موجود آمده است. در حالت دوم اگر سخن امام (ع) برگرفته از شعر کلحبة باشد، بینامتنیت مضمونی از نوع نفی متوازی صورت گرفته است؛ زیرا امام (ع) عین لفظ را نیاورده ولی آن مضمون را گرفته و با حفظ سازش معنایی بین متن موجود و مفقود در سخن خود به‌کار برده است.

## ۶-۲. نمونه دوم؛

متن موجود: امام علی (ع) در فرازی از خطبه‌ی ۱۴۹، در شرایطی که در بستر شهادت قرار گرفته بودند و هم در نظر داشتند وصیت کنند و هم می‌خواستند به همگان پند و اندرز دهند؛ می‌فرماید: «وَصِيَّتِي لَكُمْ... وَ خَلَاكُمْ ذَمًّا»، سفارش من به شما، آن که به خدا شرك نوزید و سنت محمد (ص) را تباه نکنید؛ این دو ستون دین را بر پا دارید و این دو چراغ را روشن نگهدارید، آنگاه سزاوار هیچ سرزنشی نخواهید بود (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، خ ۱۴۹، ۲۰۷).

متن مفقود: ضرب‌المثل «أَطْلُبُ وَ خَلَاكَ ذَمًّا»؛ تو در مقام خون‌خواهی باش، دیگر بر تو نکوهشی نخواهد بود» از قصیر بن سعد (بیهقی، ۱۳۶۷ش، ۲۳۹).

عملیات بینامتنی: در کتب امثال فرد و تاریخ دقیقی برای گوینده‌ی نخستین و زمان گفتن آن ذکر نشده است و تنها قول زیر در شروع نهج‌البلاغه به صورت مجمل گفته شده است: «نخستین کسی که این جمله را به‌کار برده فردی به نام «قصیر بن سعد» غلام «جدیمه» (یکی از پادشاهان عرب) بود. وقتی پادشاه به دست فردی به نام «زبَاء» کشته می‌شود، قصیر به خواهرزاده‌ی پادشاه می‌گوید: انتقام خون جدیمه را بگیر. او در پاسخ می‌گوید: من چگونه به قاتل دسترسی پیدا کنم؟ او از عقاب آسمان هم گریزپاتر است. در اینجا قصیر در پاسخ، عبارت «أَطْلُبُ وَ خَلَاكَ ذَمًّا» (تو در پی خونخواهی باش، دیگر بر تو سرزنشی نیست هرچند دسترسی پیدا نکنی) را می‌گوید» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ش، ۵: ۷۰۹) این عبارت پس از آن به شکل ضرب‌المثل برای مفهوم «تلاش کردن در هر شرایط و لو، به نتیجه‌ی مطلوب و کامل رسیدن» به‌کار برده شد (خوئی، ۱۴۰۰ق، ۹: ۱۱۴) بیهقی شارح قرن ششم ذیل این عبارت می‌گوید: «خَلَاكُمْ ذَمًّا» ضرب‌المثل معروفی در میان عرب‌ها است و مفهومش این است که نکوهشی بر شما نیست؛ چراکه وظیفه‌ی خود را انجام داده‌اید (بیهقی، ۱۳۶۷ش، ۲۳۹) در اینجا هم امام (ع) این مفهوم را گرفته و مطابق با اراده‌ی معنایی خویش در فضایی دیگر به‌کار برده و خطاب به فرزندان و یارانش می‌فرماید: دو ستون توحید و شریعت پیامبر (ص) را بر پا نگهدارید و مادامی که از این دو دور نشوید، بر شما توبیخ و سرزنشی نیست (حتی اگر

دچار شکست‌های متعدد شوید). با توجه به متن مفقود و ساختار آن و متن موجود و زمینه‌ی کلام امام(ع)، می‌توان گفت، در اینجا بینامتنیت مضمونی از نوع نفی متوازی صورت گرفته است؛ زیرا معنای متن مفقود در متن موجود تغییر بنیادی نکرده (هر دو متن القای معنای نكوهشی بر شما نیست را دارند)، بلکه با توجه به مقتضای کلام امام(ع)، همان نقش را، در متن موجود نیز ایفا کرده است.

### ۳-۶. نمونه سوم؛

متن موجود: امام(ع) در فراز پایانی خطبه‌ی ۱۶۰ نهج البلاغه، که پیرامون ساده‌زیستی خویش سخن می‌گوید، می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِي... فَقُلْتُ [اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى] به خدا سوگند آنقدر این پیراهنم را وصله زدم که از پینه‌کننده‌ی آن شرم دارم؛ (تا آنجا که) کسی به من گفت: چرا این پیراهن کهنه را دور نمی‌افکنی؟ گفتم: از من دور شو، صبحگاهان رهروان شب را ستایش می‌کنند (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، خ ۲۲۹، ۱۶۰). متن مفقود: ضرب‌المثل «عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى» (غروی، ۱۴۰۷ق، ۲۷۱-۲۷۲) از خالد بن ولید (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ۹: ۲۳۴) عملیات بینامتنی: متن مفقود، ضرب‌المثل معروفی در میان عرب‌ها است و ابن‌ابی‌الحدید تنها کسی است که قائلِ اصلیِ این مَثَل را خالد بن ولید دانسته و تاریخی از گفتن آن ارائه نمی‌دهد؛ در حالیکه در کتب امثال و دیگر شروح نهج البلاغه اتفاق نظر بر آن است که گوینده‌ی نخستینِ این مَثَل، مجهول بوده، ولی در میان اعراب مشهور گشته و رواج یافته است. در تحلیل کلام امام(ع) و ضرب‌المثل فوق می‌توان گفت: این ضرب‌المثل برای کسی به‌کار می‌رود که تحمل شداید، سختی‌ها و ناملازمات را به‌موقع داشته و هنگامی که نتیجه‌ی تحملِ سختی را در هنگام رسیدن به مقصد می‌بیند از کار خود خشنود شده و دیگران هم، او را می‌ستایند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ش، ۶: ۲۵۸). امام(ع) در پاسخ به فرد سؤال‌کننده که پرسید چرا اینقدر به این پیراهن وصله می‌زنی و آن را دور نمی‌اندازی، همین مَثَل را به‌کار برده و به وی می‌فهماند که زمانی

که روح از بدن جدا شده و فرد از این دنیا به دنیایی دیگر منتقل شود؛ صبر و بردباری آدمی در برابر ناملايمات مادی دنیا، پشت پا زدن او به لذات، تحمل سختی‌ها و تلخی‌های دنیا، عاقبتی نیکو و پسندیده را برای وی به ارمغان خواهد آورد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲ ش، ۳: ۵۲۵؛ مکارم، ۱۳۷۵ ش، ۶: ۲۵۸-۲۵۹؛ جعفری، ۱۳۷۶ ش، ۲۶: ۱۵۵) و در آنجاست که هم خود فرد از این تحمل کردن‌ها، خشنود خواهد شد و هم دیگران جایگاه او را دیده و مدحش خواهند نمود. در اینجا متن موجود و متن مفقود از نظر لفظ، منظور و معنا در پی القای یک مطلب هستند و آن اینکه هرکه سختی‌های دنیا را تحمل کند، سرانجام موردستایش قرار می‌گیرد؛ تنها تفاوتی که بین متن موجود و متن مفقود وجود دارد آن است که در مَثَل، منظور از صباح، زمان دنیایی است و منظور امام (ع) فردای قیامت است. بر این اساس بینامتنیت لفظی، از نوع نفی متوازی برقرار که امام (ع) عین لفظ را اخذ نموده و بین کلام خود با این مَثَل سازش ایجاد کرده است.

#### ۴-۶. نمونه چهارم؛

متن موجود: خطبه‌ی ۱۶۸ یکی از سخنرانی‌های امام (ع) پس از بیعت مردم با آن حضرت (ع) است، در شرایطی که گروهی از یاران امام (ع) پیشنهاد دادند که خوب است کسانی را که علیه عثمان شوريدند، کيفر می‌کردید و امام (ع) در پاسخ به آنها این خطبه را ایراد فرمود. در فرازی از این خطبه آمده است: «وَسَأْمِسُكَ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَأَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيِّ» این جریان سیاسی را تا می‌توانم مهار می‌کنم، اما اگر راه چاره‌ای نیابم، سرانجام در مان، داغ کردن است (سیدرضی، ۱۴۱۴ ق، خ ۱۶۸، ۲۴۳).

متن مفقود: مَثَل «أَخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيِّ» از لقمان بن عاد (غروی، ۱۴۰۷ ق، ۱۶).

عملیات بینامتنی: متن موجود سخن امام (ع) پیرامون مشکلات جنگ‌های داخلی که در پی قتل و کشتار شورشیان علیه عثمان به وجود می‌آید. امام (ع) به درستی این مشکلات را تشخیص داده و به یاران خود می‌گوید: وقتی که خون عثمان طلبیده شود مردم چند فرقه می‌شوند: یک گروه آنانی که هم‌رأی شما هستند (موافق خونخواهی)؛ گروهی مخالف نظر شما هستند و گروه

سومی که نه این رأی را دارد و نه آن رأی را و متوقف هستند. در این شرایط اگر اقدامی صورت گیرد جنگ داخلی شکل گرفته و ارکان حکومت سست می‌گردد. در چنین شرایطی اصلاح امور باید با شدت و سختی صورت گیرد نه نرمی (که این به صلاح نیست) بنابراین مطیع من باشید و اقدامی انجام ندهید که به شورش بیانجامد. صبر کنید تا کارها مستقر شود؛ من کار را با گذشت و مدارا نگره می‌دارم تا زمانی که مدارا ممکن است؛ و اگر چاره‌ای پیدا نشود آخرین درمان داغ نهادن است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ ش، ۶: ۴۴۸). متن مفقود مثل پرکاربردی در بین عرب‌ها است؛ در گذشته برای زخم‌هایی که بسیار عمیق و هولناک بود و همه‌ی طرقِ درمان را می‌آزمودند و راهی برای درمان پیدا نمی‌شد؛ محل زخم را با آهن داغ می‌سوزاندند که درمانی بسیار دردناک بود. سپس این جمله به صورت کنایه و مثل، در موارد دیگری که تمام درهای معمولی و مسالمت‌آمیز بسته شده باشد، به کار برده شد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ ش، ۶: ۴۴۸) در تحلیل چرایی آوردن این مثل توسط امام (ع) می‌توان گفت امام (ع) قصد داشت تا به یارانش بفهماند که اقدامی خطرناک نکنند تا اوضاع از دست خارج شود. باید در این شرایط جامعه را از التهاب خارج کرد و بعد که فضا آرام شد، با متخلفان برخورد سخت و خشنی صورت خواهد گرفت؛ همانگونه که برای درمان زخم‌های عمیق از در مان سخت و دردناک (آهن داغ) استفاده می‌کنند. در اینجا بینامتنیت لفظی از نوع نفی متوازی صورت گرفته و امام (ع) مثل را در معنای مورد اراده‌ی خود به کار برده است.

#### ۵-۶. نمونه پنجم؛

متن موجود: نامه‌ی ۲۸ نهج البلاغه، پاسخ امام (ع) به یکی از نامه‌های معاویه است. در نامه‌ای که معاویه برای امام (ع) نوشت؛ بسیار جسورانه و هتاکانه امام (ع) را مورد هجوم انواع تهمت از جمله حسادت بر خلفای پیشین قرار داده و به طرفداری از خلفا می‌پردازد. امام (ع) در این نامه مثل‌های فراوانی به کار می‌برد تا مطلب را به خوبی در ذهن مخاطب جای دهد؛ برای نمونه در فرازی از آن به معاویه می‌گوید: «تُخْبِرُنَا بِبِلَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَنَا وَ نِعْمَتِهِ



عَلَيْنَا فِي نَبِيٍّ فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ»، تو می خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرمود، آگاه کنی؟ و از نعمت وجود پیامبر (ص) باخبرمان سازی؟ داستان تو داستان کسی را ماند که خرما به سرزمین هجر برد (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ن ۲۸: ۳۸۵).

متن مفقود: مَثَل «كُمُسْتَبْضِعِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ» از گوینده‌ای ناشناس (میدانی نیشابوری، بی تا، ۲: ۱۵۲؛ خویی، ۱۴۰۰ق، ۱۷: ۳۳۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۵: ۱۸۸).

عملیات بینامتنی: متن موجود سخن امام (ع) به معاویه و اظهار شگفتی امام (ع) از یادآوری‌های معاویه مبنی بر نعمت‌های خداوند بر وجود پیامبر (ص) و آل (ع) اوست. متن مفقود «كُمُسْتَبْضِعِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۵: ۱۸۸؛ خویی، ۱۴۰۰ق، ۱۷: ۳۳۷) یک مَثَل قدیمی است که قائل نخستین آن مشخص نبوده ولی قبل از امام (ع) رواج داشته است. مَثَل برگرفته از داستان ذیل است که اکثر شروح و کتب امثال آن را آورده‌اند. هَجَرَ نام شهری است در بحرین که در آنجا نخلستان و بسیار و خرما فراوان است. مردی از اهالی هَجَرَ مالی را به شهر بصره برد که بفروشد و از آنچه به جای آن می‌خرد، سود به دست آورد. در بصره چیزی ارزان‌تر و کسادتر از خرما نیافت؛ از روی ناچاری خرما خرید و به شهر هَجَرَ بار کرد و آن‌ها را در خانه نگه داشت و منتظر شد که نرخ آن بالا رود؛ ولی پی‌درپی نرخ پایین آمد تا همه‌ی خرماها تباه گشته و از بین رفت (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲ش، ۴: ۴۳۶؛ ابراهیم، ۱۴۱۶ق، ۲: ۱۷۱؛ سیدرضی، ۱۳۷۹ش، ۸۹۵) بعد از آن این مَثَل را برای کسی که چیزی را به‌سوی معدن و مرکزش ببرد، به‌کار می‌بردند. صاحب جمهرة الامثال، مَثَل دیگری شبیه همین مَثَل آورده که متأخرتر بوده و برگرفته از شعر «نابغه جعدی» (وَ إِنْ أَمْرًا أَهْدَى إِلَيْكَ قَصِيدَةً... كُمُسْتَبْضِعِ تَمْرًا إِلَى أَرْضِ خَيْبَرَ) است (ابوهلال عسکری، بی تا، ۲: ۱۵۳). در فارسی معادل‌هایی برای این مَثَل وجود دارد؛ مانند: «گل به گلستان بردن»، «زیره به کرمان می‌برند و چغندر به هرات» و نیز «خرما به بصره می‌برند و پولاد به هند» (اندقانی، ۱۳۷۹ش، ۱۶۷) در تحلیل سخن امام (ع) و ارتباط آن با مَثَل فوق می‌توان گفت معاویه، گزارش و خبر ذکر نعمت‌های خداوند بر پیامبر اکرم (ص) و خاندانش را به‌سوی کسی می‌برد که

خود معدن آن خبر است و جا دارد که او، خودش این خبر را به دیگران بدهد، نه اینکه دیگران آن را به وی گویند. در اینجا امام (ع) منظور خود را با این مَثَل بیان کرده و می‌گوید: ای معاویه! تو را چه رسد به شمارش نعمت‌های الهی بر ما اهل بیت (ع)! زیرا «أَهْلَ الْبَيْتِ أَذْرِي بِمَا فِي الْبَيْتِ» (خویی، ۱۴۰۰، ۱۷: ۳۶۴، ۳۸۰)<sup>۱</sup> اهل خانه بهتر می‌دانند که در خانه چیست. در اینجا بینامتنیت لفظی و مضمونی از نوع نفی جزئی صورت گرفته است، چون هیچ تفاوتی بین معنای مد نظر گوینده‌ی اصلی و منظور امام (ع) وجود نداشته و امام (ع) کاملاً معنای مَثَل را دریافت کرده و به خوبی در سخن خویش به کار بسته است.

#### ۶-۶. نمونه ششم؛

متن موجود: امام (ع) در فراز دیگری از همین نامه خطاب به معاویه می‌نویسد: «وَمَا كُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّي كُنْتُ أَنْقِمُ عَلَيْهِ أَحْدَاثًا فَإِنْ كَانَ الذَّنْبُ إِلَيْهِ إِزْشَادِي وَهِدَايَتِي لَهُ فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ»، من ادعا ندارم که در مورد بدعت‌های عثمان، بر او عیب نمی‌گرفتم، (آری) نكوهش می‌کردم و از آن عذر خواه نیستم، اگر گناه من ارشاد و هدایت اوست، بسیاری کسانانی که ملامت شوند و بی‌گناهند (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ن ۲۸: ۳۸۸).

متن مفقود: مَثَل «رُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ» از اُكْتَم بن صیفی یا اُحْنَف بن قیس (ابوهلال عسکری، بی‌تا، ۱: ۴۷۲؛ میدانی نیشابوری، بی‌تا، ۱: ۳۰۵؛ غروی، ۱۴۰۷ق، ۱۶۸-۱۶۹).

عملیات بینامتنی: متن موجود، سخن امام (ع) را در پاسخ به تهمت معاویه مبنی بر شرکت داشتن امام (ع) در قتل عثمان است. متن مفقود یک ضرب‌المثل مشهور عرب است که امام (ع) اولین قائل آن نبوده و در کتب امثال و شروح نهج البلاغه درباره‌ی نخستین گوینده‌ی آن اختلاف است. برخی بر این باورند که اولین بار «اُكْتَم بن صیفی» آن را گفته است؛ به این ترتیب که از او کاری سرزد که مردم به خاطر این کار او را سرزنش و طرد کردند؛ درحالی‌که مردم دلیل انجام آن کار را از سوی او نمی‌دانستند و از این رو اُكْتَم را در عین بی‌گناهی مورد ملامت قرار می‌دادند. ۱. این سخن مشهور، در نسخه‌ی کامل نامه‌ی امام (ع) به معاویه آمده است.

برخی دیگر می‌گویند این مَثَل ابتدا برای «أحنف بن قیس» به کار رفته است؛ به این صورت که فردی در مجلس أحنف بن قیس گفت: هیچ چیز نزد من بدتر از خرما و کره نیست؛ سپس أحنف در پاسخ گفت: «رُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ»، چه بسیار بی‌گناهایی که سرزنش شوند (میدانی نیشابوری، بی‌تا، ۱: ۳۰۵؛ خویی، ۱۴۰۰ق، ۱۹: ۱۸۸) بنابراین طبق این مَثَل، ملامت که شدیدترین مرتبه سرزنش است؛ گاهی درست و گاهی نادرست اصابت می‌کند. این ضرب‌المثل را برای کسی به کار می‌برند که مردم از او کاری را می‌بینند و به سبب آن کار از او بدگویی می‌کنند؛ درحالی‌که از حقیقت آن کار که به جا و درست است آگاه نیستند و یا دربارهی کسی گفته می‌شود که کاری را انجام نداده باشد و بدون علت به آن متهم گردد (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲ش، ۴: ۴۴۵) همین مضمون را متنبی در شعر خود، این‌گونه سروده است: «و جُرْمُ جَرِّهِ سُفْهَاءُ قَوْمٍ / فَحَلَّ بِغَيْرِ جَارِمِهِ الْعَذَابُ»، چه بسا گناهی که آن را نابخردان قوم کرده‌اند؛ ولی شکنجه‌اش به بی‌گناه رسیده است (رازی، ۱۳۹۱ش، ۱۸۷). در مقام تحلیل سخن امام (ع) به خوبی روشن می‌شود که امام (ع) این مَثَل را درست و صحیح به کار برده و به معاویه می‌گوید اگر کسی انتقادات من از عثمان را که از باب ارشاد و راهنمایی بوده؛ گناه بدانند و مرا به آن سرزنش کند و یا آنکه من را بدون آنکه گناهی کرده باشم و در قتل عثمان شرکت کرده باشم مورد سرزنش قرار می‌دهد؛ آنگاه مصداق این ضرب‌المثل خواهم بود که چه بسیار بی‌گناهی که ملامت شود. متن موجود با استفاده از بینامتنیت لفظی از نوع نفی جزئی با متن مفقود رابطه برقرار کرده است؛ زیرا امام (ع) عین لفظ و معنا را بدون دخل و تصرف در منظور آن، در کلام خویش آورده و با بقیه‌ی سخن سازگار کرده است.

#### ۶-۷. نمونه هفتم؛

متن موجود: امام (ع) در فرازی از نامه ۳۱ نهج البلاغه خطاب به فرزندشان توصیه و نصیحتی پیرامون داشته می‌نویسد: «وَاعْلَمُوا يَا بَنِيَّ أَنَّ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ

اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا»، و بدان ای پسرکم! هر کس بر اسب سیاه و سفید شب و روز سوار است؛ خواه ناخواه راهی سفر است اگر چه ایستاده باشد (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ن ۳۱: ۴۰۱).

متن مفقود: مَثَل «مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا» از یک حکیم ناشناس (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۶: ۹۴).

عملیات بینامتنی: امام علی (ع) در متن موجود خطاب به فرزندشان امام حسن مجتبی (ع) تشبیه جالبی درباره‌ی عمر مردم کرده و می‌فرماید: پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است، او را می‌برند و در حرکت است؛ هر چند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می‌کند؛ و یا اگر چه ظاهراً ایستاده است و استراحت می‌کند. این سخن به این مطلب اشاره دارد که حرکت به سوی پایان عمر حرکتی اجباری است نه اختیاری؛ و دست تقدیر الهی همه را بر مرکب زمان سوار کرده و چه بخواهند یا نخواهند با سرعت آن‌ها را به سوی نقطه‌ی پایان می‌برد؛ هر چند غافلان از آن بی‌خبرند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ش، ۹: ۶۱۶-۶۱۷). متن مفقود طبق سخن ابن ابی الحدید عبارت تمثیلی و قول و گفتار حکیمی است که معلوم نیست از امام (ع) باشد ولی به امام (ع) منسوب شده است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۶: ۹۴). در تحلیل کلام فوق می‌توان گفت امام (ع) برای پند و نصیحت به پسرشان درباره‌ی سرعت گذر عمر و اینکه قدر آن را داشته باشد و برای آخرت خود توشه‌ای برگیرد؛ از یک سخن حکیمانه و مشهور استفاده کرده‌اند. بر این اساس بینامتنیت لفظی از نوع نفی جزئی واقع گردیده است و امام (ع) سخن حکیمانه‌ی فرد دیگری را لابلای کلام خویش بکار گرفته و همان معنا را اراده کرده است. لازم به ذکر است مضمون این سخن در دیگر عبارات امام (ع)، فراوان آمده است؛ برای نمونه منابع روایی احادیث ذیل را از امام (ع) گزارش کرده‌اند: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرْكَبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ح ۶۴: ۴۷۹)؛ «فَإِنَّكُمْ أَنْتُمْ كَرْكَبٍ وَ قُوفٍ لَا يَدْرُونَ مَتَى يُؤْمَرُونَ بِالسَّيْرِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۷۷: ۴۳۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۹: ۲۰۹). بنابراین به نظر می‌رسد تشکیک ابن ابی الحدید در قائل نخستین بودن امام (ع) اشتباه است و از آنجا که چنین تشکیکی در شروح و کتب امثال نیامده است (بحرانی،

۱۳۶۲ش، ۵: ۴۱-۴۴؛ خوئی، ۱۴۰۰ق، ۲۰: ۲۹-۳۱؛ مکارم، ۱۳۸۵ش، ۹: ۶۱۶-۶۱۸) می‌توان ادعا کرد که امام (ع) نخستین گوینده‌ی سخن فوق است و بعد از امام (ع) به عنوان مَثَلِ مشهور به‌کار رفته است.

#### ۶-۸. نمونه هشتم؛

متن موجود: امام (ع) در فراز دیگری از همین نامه ضمن توصیه‌ای اخلاقی می‌فرماید: «مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ وَالْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى»، چقدر زشت است فروتنی به هنگام نیازمندی و بی‌مهری و ستم به هنگام بی‌نیازی (سید رضی، ۱۴۱۴ق، ن ۳۱: ۴۰۴).

متن مفقود: مَثَلِ «مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الْحَاجَةِ» از گوینده‌ای ناشناس (ثعالبی، ۱۹۸۱م، ۴۳).

عملیات بینامتنی: متن موجود پند و اندرز امام (ع) به امام مجتبی (ع) پیرامون زشتی خضوع در هنگام نیازمندی و درشتی در هنگام توانگری را نشان می‌دهد. متن مفقود همین عبارت را به عنوان مَثَلِ حکمت‌گونه، با همین لفظ و معنا ذکر کرده است و آن را برگرفته از مَثَلِی فُرس می‌داند که ریشه‌ی اصلی آن، به امام (ع) برگشته و قبل از امام (ع) شهرت داشته است (ثعالبی، ۱۹۸۱م، ۴۳). در شرح پیام امام (ع) آمده است: «برخی افراد ضعیف‌النفس به هنگام نیاز چنان ذلیلانه به این‌وآن عرض حاجت می‌کنند که تمام شخصیتشان را زیر سؤال می‌برند؛ ولی به هنگام توانگری، کسانی را که دست نیاز به آن‌ها دراز کرده‌اند را با خشونت برمی‌گردانند» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ش، ۹: ۶۶۸). بر این مقدمه تحلیل کلام امام (ع) در ارتباط با مَثَلِ فوق سخت نیست؛ زیرا امام (ع) توصیه‌ای اخلاقی را با همین لفظ و مضمون نقل کرده‌اند و بینامتنیت لفظی از نوع نفی جزئی محقق شده است. لازم به ذکر است ابن ابی‌الحدید فراز دوم جمله‌ی امام (ع) (وَ الْجَفَاءَ عِنْدَ الْغِنَى) را برگرفته از آیه‌ی شریفه «فَلَمَّا أَتَجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»، پس چون آنان را رها کنید، ناگهان در زمین بناحق سرکشی می‌کنند (یونس: ۲۳) دانسته که بر این اساس بین قسمت دوم از متن موجود با آیه‌ی شریفه رابطه بینامتنیت مضمونی از نوع نفی متوازی برقرار است.

### ۶-۹. نمونه نهم؛

متن موجود: در فراز دیگری از همین نامه، امام (ع) توصیه‌ای اخلاقی پیرامون تبعیت نکردن از هوی و هوس داشته و خطاب به امام مجتبی (ع) می‌فرماید: «وَالْهَوَىٰ شَرِيكُ الْعَمَىٰ» و هوی و هوس شریک کوری است (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ن: ۳۱؛ ۴۰۴).

متن مفقود: ضرب‌المثل «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَيُصِمُّ» از گوینده‌ای ناشناس (میدانی، بی‌تا، ۱: ۷۸، ۱۹۶؛ علیزاده، ۱۳۷۹ش، ۲۴۰)

عملیات بینامتنی: امام (ع) در این عبارت توصیه‌ی اخلاقی دیگری به امام مجتبی (ع) کرده و به وی می‌فرماید: «هواپرستی شریک و همتای نابینایی است». زیرا همان‌گونه که نابینایان اجسامی را که در اطراف آن‌هاست نمی‌بینند، هرچند نزدیک و مجاور باشد؛ هواپرستان نیز از دیدن حقایق آشکار محروم‌اند؛ چراکه حجاب هوی پرستی سخت‌ترین و تیره‌ترین حجاب است و در آفات شناخت، آفتی بدتر از آن یافت نمی‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵ش، ۹: ۶۷۵-۶۷۶). صاحب‌فرائد‌الادب متن مفقود (مَثَلُ «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَيُصِمُّ») را یک مَثَلِ حکمت‌آمیزِ عمومی، قدیمی و غیر متعلق به امام علی (ع) دانسته که بر زبان عموم مردم جاری بوده است (معلوف، ۱۹۷۳م، ۹۴۱). در عین حال هیچ داستان یا واقعه‌ای که دلالت بر شأن صدور این مَثَلِ ذکر شده باشد، یافت نگردید. با فرض قبول این مطلب، سخن امام (ع) مَثَلِی است که مضمون آن از مَثَلِ دیگری گرفته‌شده و امام (ع)، همان مطلب را به بیان دیگری در سخن خویش به‌کار برده است؛ از این‌رو رابطه‌ی دو متن باهم از نوع نفی متوازی است. ذکر این نکته ضروری است که در منابع روایی شیعه، حدیث نبوی «حُبُّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَيُصِمُّ» (سیدرضی، ۱۴۲۲ق، ۱۷۱) ذکر شده است و بر این اساس اگر سخن امام (ع) برگرفته از حدیث پیامبر اکرم (ص) باشد، بین سخن امام (ع) با سخن پیامبر (ص) رابطه‌ی بینامتنی از نوع نفی متوازی برقرار می‌گردد؛ ولی اگر خود سخن پیامبر (ص) نیز از مَثَلِ مشهور عربی گرفته‌شده باشد، آنگاه بین حدیث پیامبر (ص) و ضرب‌المثل عربی رابطه‌ی بینامتنی از نوع نفی جزئی برقرار می‌گردد.

۶-۱۰. نمونه دهم؛

متن موجود: نامه‌ی ۴۱ نهج البلاغه بنا بر معروف به ابن عباس نوشته شده است و امام (ع) او را به جهت عدم رعایت موازین صحیح در بیت‌المال سرزنش می‌کند. در فرازی از آن آمده است: «وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسْرُنِي أَنْ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي أَتْرُكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي فَضَحَّ زُوَيْدًا فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى» به خدای جهانیان قسم آنچه از مال ایشان برده‌ای اگر برایم حلال بود شادم نمی‌کرد که آن را برای اولادم به ارث گذارم. در این غارتگری آهسته بران، که گویی به مرگ رسیده‌ای (سیدرضی، ۱۴۱۴ق، ن ۴۱۴: ۴۱۴).

متن مفقود: مثل‌های معروف «ضَحَّ زُوَيْدًا» (ابوهلال‌عسکری، بی‌تا، ۲: ۶؛ میدانی، بی‌تا، ۱: ۴۱۹؛ غروی، ۱۴۰۱ق، ۸۵، غروی، ۱۴۰۷ق، ۲۴۳) و «ضَحَّيْتُ الْغَنَمَ» (پیشین، ۲۴۳) از گویندگان ناشناس.

عملیات بینامتنی: متن موجود سخن امام (ع) در توییح یکی از کارگزاران خویش است که امام (ع) وی را به علت پیمان‌شکنی و اسراف در بیت‌المال، مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد و به وی می‌فرماید: «در صرف مال تندروی و نسبت به امانت، خیانت مکن و اندکی آرام‌تر بتاز». متن مفقود برگرفته از مثل‌های مشهور و قدیمی عرب «ضَحَّيْتُ الْغَنَمَ» و «ضَحَّ زُوَيْدًا» است. غروی در کتاب خود از قول زمخشری می‌گوید: «اصل این مثل از آنجاست که وقتی عرب‌های بادیه‌نشین کوچ می‌کردند؛ هنگامی که به مراتع پر علوفه می‌رسیدند؛ می‌گفتند: «ضَحَّ زُوَيْدًا» و مقصودشان این بود که شتران را اندک‌اندک بچرانید و علوفه دهید که تا رسیدن به مقصد سیر باشند» (غروی، ۱۴۰۷ق، ۲۴۳). و اگر فردی شترش را به هنگام ظهر علف می‌داد و او را در حالیکه سیر نشده؛ برخواسته و تند می‌رانند؛ برایش این مثل را به کار می‌بردند. به تدریج با پیدا شدن موارد مشابه، این مثل را برای انسان‌ها تعمیم داده و برای مفهوم آرام بودن و دست‌نگه‌داشتن (مکارم، ۱۳۸۵ش، ۱۰: ۱۳۱) یا برای کسی که مأمور به ایجاد آرامش بود، به کار گرفتند (ابن میثم بحرانی، ۱۳۶۲ش، ۵: ۹۱-۹۲). در تحلیل سخن امام (ع) برای استفاده از این مثل می‌توان گفت: امام (ع) به جهت دلسوزی‌ای که نسبت به این کارگزار خود

دارد، وقتی می‌بیند که او به خطا افتاده و خواسته یا ناخواسته به بیت‌المال تعدی کرده است؛ مانند پدری که به فرزند خطاکارش فریاد می‌کشد؛ او را سرزنش کرده و به او فانی بودن زندگی دنیوی را یادآور می‌شود. در ادامه این مَثَل را برایش به‌کار می‌برد و به وی می‌فهماند که از این شیوه دست بردارد؛ زیرا به زودی از این جهان چشم خواهد پوشید و در پیشگاه عدل الهی باید در برابر اعمال خود پاسخگو باشد (مکارم، ۱۳۸۵ش، ۱۰: ۱۱۶-۱۳۲). بینامتنیت موجود در اینجا بینامتنیت لفظی از نوع نفی کلی است؛ زیرا امام (ع) مَثَل را در مقصودی کاملاً مخالف با منظور اولیه‌ی خویش به‌کار برده است و این بالاترین نوع بینامتنیت است.

در پایان لازم به ذکر است موارد فوق تنها نمونه‌هایی هستند که اصل و ریشه‌ی مَثَل به‌کاررفته در کلام امام (ع)، اختصاص به ایشان نداشته و یا در آن تشکیک صورت گرفته است؛ در واقع امام (ع) بازگوکننده‌ی ضرب‌المثل‌هایی بوده‌اند که در بین عرب رواج داشته و آنها را در سخنان خویش به‌کار می‌بردند.

## ۷. نتیجه‌گیری

از آنچه در این نوشتار گفتیم، نتایج ذیل حاصل می‌شود:

از بین حدود ۲۲۰ مَثَل که در نهج‌البلاغه، آمده است؛ امام (ع) گوینده‌ی نخستین تعداد معدودی از آنها به‌شمار نمی‌رود و با نقل آن ضرب‌المثل‌ها، بر شهرت و ماندگاری آنها تأثیر زیادی گذاشتند.

بیشترین روابط بینامتنی موجود در نهج‌البلاغه به‌گونه‌ای است که امام (ع)، عین متن مَثَل را در فضایی جدید و دلالتی تازه به‌کار می‌گیرد.

پر بسامدترین حضور ضرب‌المثل‌ها در کلام امام (ع) به صورت بینامتنیت لفظی است که شناسایی آن دشوار نبوده؛ در عین حال مواردی وجود دارد که بینامتنیت مضمونی ایجاد شده است. دشوارترین نوع بینامتنیت از حیث تشخیص بینامتنیت مضمونی است؛ زیرا خواننده حضور لفظی محسوس و ملموسی از آن مَثَل را نمی‌بیند و کشف آن نیازمند مطالعه‌ی تمامی امثال و اشراف بر آنها است.

ارتباط نهج‌البلاغه به عنوان متن موجود با ضرب‌المثل‌های عربی به عنوان متن



مفقود، بیشتر آگاهانه و از نوع نفی متوازی است و امام (ع) به خوبی توانسته میان متن پنهان با متن موجود سازش ایجاد کرده و از معنای آن دفاع کند.  
انگیزه‌ی امام (ع) از به‌کارگیری مثل‌های عربی در کلام خود، فهم دقیق‌تر سخن از سوی مخاطب و اثرگذاری بیشتر بر آنها است.

### منابع

قرآن کریم.

- ابراهیم، محمد ابوالفضل، تحقیق و شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالجلل، ۱۴۱۶ق.  
ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.  
ابن اثیر جزری، نصر الله بن محمد، المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر، تحقیق: محمد محی الدین عبد الحمید، بیروت: المکتبه العصریه للطباعة و النشر، ۱۴۲۰ق.  
ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تصحیح: جمال الدین میردامادی، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ۱۴۱۴ق.  
آلن، گراهام، بینامتنیت، ترجمه: پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰ش.  
اندقانی، هاجر، امثال و حکم نهج البلاغه و معادل‌های فارسی و انگلیسی آنها، قم، انتشارات میثم تمار، ۱۳۷۹ش.  
بحرانی، میثم بن علی بن میثم، شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲ش.  
بروکلمان، کارل، تاریخ الأدب العربی، ترجمه: عبدالحلیم النجار، القاهرة: دارالمعارف بمصر، بی‌تا.  
بهنیاری، فریدون، داستان‌نامه بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ش.  
\_\_\_\_\_ «مثل چیست؟»، مجله یغما، ۱۳۲۸ش، سال دوم، شماره ۲ و ۳.  
بیهقی فرید خراسان، علی بن زید، معارج نهج البلاغه، تصحیح: محمد تقی دانش‌پژوه، قم، کتابخانه عمومی آیه‌الله مرعشی‌نجفی، ۱۳۶۷ش.  
پورنامداریان، محمد تقی، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش.  
تفتازانی، سعدالدین، مختصر المعانی، بی‌جا: دارالکتب، بی‌تا.  
تودوروف، تزوتان، بوطیقای ساختارگرا، ترجمه: محمد نبوی، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۲ش.  
ثعالبی، عبدالمملک بن محمد، التمثیل و المحاضرة، تحقیق: عبد الفتاح محمد الحلو، بیروت، الدار العربیة للکتاب، ۱۹۸۱م.  
جابر، ناصر، «التناص القرآنی فی الشعر العمانی»، مجله جامعة النجاح للأبحاث (العلوم الإنسانية)، ۲۰۰۷م، المجلد ۲۱، الرقم ۴.  
جبر الأسدی، عبدالستار، «ماهية التناص»، مقال من مجلة ثقافية فكرية (فکر و نقد المغریبة)، ۲۰۰۰م، الرباط، دارالنشر المغریبة، شماره ۲۸.  
جرجانی، عبد القاهر، دلائل الإعجاز فی علم المعانی، القاهرة: مکتبه القاهرة، ۱۹۶۱م.  
جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ش.  
جمعه، حسین، المسبار فی النقد الأدبی، دمشق، اتحاد الکتاب العرب، ۲۰۰۳م.  
جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۵ش.  
خاقانی، محمد، جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۶ش.  
خضرای، امین، فرهنگ‌نامه امثال و حکم ایرانی، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۲ش.  
داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۳ش.

- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
- ذوالفقاری، حسن، «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل»، دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۷ش، شماره ۱۰، بهار و تابستان.
- رازی، محمد بن ابی بکر، أمثال و حکم، ترجمه: فیروز حریری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۱ش.
- رستم پور، رقیه، «التناص القرآن فی شعر محمود درویش»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، ۱۳۸۴ش، ش ۳.
- زلهایم، رودلف، الأمثال العربیه القدیمه، ترجمه: رمضان عبد التواب، بیروت، دار الأمانة، ۱۹۷۱م.
- ژنت، ژرار، مدخل لجامع النص، ترجمه: عبدالرحمن ایوب، بغداد، دارالشؤون الثقافیه العامة، ۱۹۸۵م.
- سالمی، هادیة، التناص فی القرآن دراسة سیمائیة للنص القرآنی، تونس: عام الکتب الحدیث للنشر و التوزیع، ۲۰۱۴م.
- سبحانی، جعفر، الأمثال فی القرآن الکریم، قم، مؤسسة الإمام الصادق (ع)، ۱۴۲۰ق.
- سیدرضی، محمد بن حسین، ترجمه و شرح نهج البلاغه، مترجم: علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۷۹ش.
- \_\_\_\_\_ نهج البلاغه (للصباحی صالح)، تصحیح: صباحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
- \_\_\_\_\_ المجازات النبویه، تصحیح: مهدی هوشمند، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۲ق.
- طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
- عزام، محمد، تجلیات التناص فی الشعر العربی، دمشق، منشورات اتحاد الکتب العرب، ۲۰۰۱م.
- \_\_\_\_\_ شعریة الخطاب السردی، دمشق: منشورات اتحاد الکتب العرب، ۲۰۰۵م.
- عسکری، ابوهلال حسن بن عبد الله، جمهرة الأمثال، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- علیزاده، عمران، مثل های مشهور حضرات معصومین (ع)، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۹ش.
- غروی، محمد، الأمثال فی نهج البلاغه، قم، فیروزآبادی، ۱۴۰۱ق.
- \_\_\_\_\_ الأمثال والحکم المستخرجة من نهج البلاغه، قم، النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، ۱۴۰۷ق.
- فیاض، محمد جابر، الأمثال فی القرآن، الرياض، المعهد العالمی للفکر، ۱۹۹۵م.
- قائمی نیا، علیرضا، بیولوژی نص: نشانه شناسی و تفسیر قرآن، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳ش.
- قطامش، عبدالمجید، الأمثال العربیه، دمشق، دار الفکر، ۱۹۸۸م.
- کریستوا، ژولیا، «کلام، مکالمه و رمان» به سوی پسامدرن پساساختارگرایی در مطالعات ادبی، ترجمه: پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱ش.
- کلاتر، سید حسین، أمثال البلاغه، قم، حکمت مبین، ۱۳۸۱ش.
- کیوان، عبدالعاطی، التناص القرآنی فی الشعر أمل دنقل، القاهرة، مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۹۸م.
- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مسکین، حسن، «الأثر اللسانی فی الدرسات الأبیة»، مقال من مجلة ثقافیه فکریه (فکر و نقد المغربیه)، ۲۰۰۴م، الرباط، دارالنشر المغربیه، الرقم ۵۸ (ابریل).
- معلوف، لوئیس، فرائد الأدب فرائد الأدب فی الامثال و الاقوال السانیه عند العرب، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۷۳م.
- مفتاح، محمد، تحلیل الخطاب الشعری، بیروت، دارالتنویر للطباعة و النشر، ۱۹۸۵م.
- \_\_\_\_\_ المفاهیم معالم: نحو تأویل واقعی، بیروت، المركز الثقافی العربی - الدار البیضاء، ۱۹۹۹م.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین (ع) شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ش.
- مکاریک، ایرناریما، دانشنامه های نظریه های ادبی معاصر، ترجمه: مهراں مهاجر، محمد نبوی،

تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳ش.  
 موسی، خلیل، قراءات فی الشعر العربی الحديث و المعاصر: دراسة، دمشق، منشورات اتحاد  
 الكتاب العرب، ۲۰۰۰م.  
 میدان‌نی نسابوری، ابوالفضل احمد ابن محمد، مجمع الامثال، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبد  
 الحمید، بیروت، دار المعرفة، بی‌تا.  
 میرزایی، فرامرز؛ واحدی، ماشاء الله، «روابط بینامتنی قرآن با اشعار احمد مطر»، نشریه دانشکده ادبیات  
 و علوم انسانی دانشگاه باهنر کرمان، ۱۳۸۸ش، دوره جدید، شماره ۲۵ (پیاپی ۲۲)، بهار.  
 وعدالله، لیدیا، التناص المعرفی فی الشعر عز الدین المناصرة، بی‌جا، دارالمنذلاوی، ۲۰۰۵م.  
 هاشمی، احمد بن ابراهیم، جواهر الأدب فی ادبیات و انشاء لغة العرب، تحقیق و تصحیح: لجنة من  
 الجامعيين، بیروت، مؤسسة المعارف، بی‌تا.  
 —، جواهر البلاغة، تصحیح: محمود خورسندی، حمید مسجدسرای، قم، حقوق اسلامی، ۱۳۸۴ش.  
 هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تصحیح: ابراهیم میانجی، تهران،  
 مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۰ق.  
 kristeva, Julia, *semiotike mouton publisher, the hugue, the netherland,*  
 great Britain, 1970.